

بسم الله الرحمن الرحيم^۱

عرض شد صورت چهارم در واجبات مؤقت و مشروط این بود که اگر انسان قبل از وقت تعلّم نداشته باشد، بعد از وقت غافل می‌شود از واجب و کیفیت صحیح آن، لذا ممکن است کسی بگوید، تعلّم قبل از وقت که می‌گویند واجب نیست چون واجب طریقی بعد از وجوب ذوالطریق است و هنوز که نماز واجب نشده است تا بگوییم تعلّمش لازم است. بعد از وقت هم که فرض این است که غافل است و غافل نمی‌تواند مکلف به تکلیف باشد، لذا پس می‌گویند تعلّم واجب نیست یا بگویند واجب نیست خودش که کاری به اصل واجب و متعلقش نداشته باشد.

پاسخ این است که در این صورت هم آقایان می‌گویند وجوب تعلّم قبل از وقت ثابت است آن هم به وجوب طریقی، چند بیان دارند که دو بیانش قابل قبول است. بیان اول با اشاره به یک مقدمه است.

مقدمه: تفویت غرض ملزم مولا مثل تفویت تکلیف مولا به حکم عقل قبیح است.

مثال عرفی: فرزند مولا در حال غرق شدن است و مولا هم اینجا نیست که به عبد تکلیف کند و بگوید بچه‌ام را نجات بده، آیا عبد می‌تواند به این دلیل متمسک شود که مولا تکلیفی برای من نیاورده است و من تکلیف ندارم پس وظیفه‌ای ندارم؟ اینجا عقل یک تحلیل ارائه می‌دهد و آن تحلیل این است که به عبد می‌گوید چنانچه امثال تکلیف مولا واجب است و چنانچه مخالفت با تکلیف مولا قبیح است، تفویت غرض ملزم مولا قبیح است، یعنی اگر جایی انسان احرار کرد مولا غرض ملزمی دارد، عقل می‌گوید باید به دنبال تحصیل آن غرض ملزم باشی هر چند مولا تکلیف ملزم نداشته باشد چون تفویت غرضش قبیح است.

بیان اول: در ما نحن فیه آقایان می‌گویند این عبد قبل از وقت می‌داند که تکالیفی برای بعد از وقت وجود دارد، نماز و شکایات و احکام، حج و وظائف و اعمالش است، هر چند توجه دارد الان تکلیف ندارد، اگر تعلّم نکند بعد از وقت هم ممکن است بگوییم تکلیف ندارد، ولی عقل می‌گوید تفویت غرض مولا شده یا نه اگر الان تعلّم نکند بعد از وقت تفویت غرض ملزم مولاست و این هم قبیح است لذا عقل حکم می‌کند برای تحصیل غرض مولا بعد از وقت تعلّم قبل از وقت لازم است و این تعلّم هم طریقی است یعنی برای استیفای غرض مولاست.

بیان دوم: گفته شود که در حال وجوب واجب اگر تعلّم نکند غفلت عارض می‌شود، در یکی از صور گذشته هم گفتیم غفلت یا غفلت قصوری است یا تقصیری، اگر غفلت، غفلت قصوری باشد، بر عدم اتیان تکلیف بعد از وقت عقاب نمی‌شود. ولی اگر غفلت، غفلت تقصیری باشد، «**هلا تعلمت لکی تعمل به فی وقته**» چرا الان تعلّم نکردی نا در وقت دچار مشکل نشوی؟ این غفلت تقصیری باعث نمی‌شود انسان عقاب نداشته باشد، لذا به خاطر دفع آن عقاب محتمل تعلّم قبل از وقت لازم خواهد بود.

آن قاعده «**الامتناع بالاختیار لا ینافی الاختیار**» را هم می‌شود اینجا جاری کرد.

نتیجه: بنابراین فرقی نمی‌کند چه واجب مطلق باشد و چه واجب مشروط باشد، تعلّم این واجبات، واجب است، وجوب تعلّم هم طریقی است چه در واجب مشروط و چه در واجب مطلق.

نکته چهارم: بر جمع بندی ما در نکته سوم یک اشکال مهم دیگر وارد می‌شود و باید آن اشکال را باید جواب داد. خلاصه جمع بندی این شد تعلّم احکام واجب طریقی است، نتیجه‌اش این است اگر انسان حکمی را تعلّم را نکرد چه مشروط یا مطلق و چون تعلّم نکرد وظیفه‌اش را انجام نداد، تکلیف را امتثال نکرد، نتیجه این است یک استحقاق عقاب دارد بر عدم انجام تکلیف، می‌گویند چرا روزه نگرفتی، چرا زکات فطره ندادی، توجیه هم که من نمی‌دانستم هم فائده ندارد. دوم: اگر در وقت وظیفه‌اش را فهمید باید انجام بدهد، خارج وقت فهمید قضا دارد، ترک تعلّم بهانه برای عدم امتثال نمی‌شود.

بر این نتیجه یک اشکال شده است، خلاصه اشکال این است که ما دو مورد در فقه داریم که در این دو مورد تعلّم را انسان عمدا ترک کرده است، ولی در این دو مورد در فقه آقایان فقهاء یک فتوایی می‌دهند که با این قانون کلی که در اصول تثبیت کردند مخالف است، مشکل پیدا می‌شود و آن دو مورد قصر و اتمام و جهر و اخفات است.

توضیح مطلب در قالب مثال: فرض کنید زید مسافر است و وظیفه‌اش این است که قصر بخواند ولی حکم را تعلّم نکرده است و نماز را تمام خوانده است. اینجا گاهی می‌گوییم دلیل داریم که خداوند او را بخشیده است یعنی دلیل اینگونه می‌گوید آقای زید نماز قصر نخواندی اشکال ندارد، نماز تمام خواندی خداوند از تو قبول می‌کند و خداوند تو را بخشید، نه استحقاق عذاب داری و نه قضا دارد. اگر اینگونه باشد مشکلی ندارد و می‌گوییم استثناء است. مشکل این است که اینجا فقهاء دو فتوا دارند:

اول: فقهاء می‌گویند این نماز تمام که به جای قصر خوانده است مجزی است و اعاده و قضا ندارد.

دوم: می‌گویند این زید و مکلف استحقاق عقاب دارد چرا نرفتنی یاد بگیری.

اینجاست که اشکال به وجود می‌آید که اینجا تفکیک لازم از ملزوم است، این را چه می‌کنید؟ اگر می‌گویید نماز تمام قبول است یعنی وظیفه‌اش را انجام داد و استحقاق عقاب ندارد و اگر می‌گویید استحقاق عقاب دارد یعنی وظیفه‌اش را انجام نداده است، چگونه می‌گویید نماز تمام مجزی است. لذا این مشکل به وجود آمده است که در این دو مورد استحقاق عقاب بر ترک تعلم با اجزاء این عمل چگونه جمع می‌شود؟ چند بیان اینجا برای خروج از این مشکل ذکر شده است.

بیان اول: تصویر **محقق خراسانی** آست که این تصویر از نظر عقلی مشکلی ندارد. و تفکیک لازم از ملزوم هم نیست. **محقق**

خراسانی می‌فرمایند از بررسی ادله استفاده می‌کنیم مثلاً در نماز که یک مصلحت حداقلی دارد و یک مصلحت کامل ملزم دارد، به صورتی که اگر انسان مصلحت حداقلی را اتیان کرد، ظرفیت تمام است و نمی‌تواند آن مصلحت کامل را درک کند، لذا به خاطر اتیان مصلحت اقل می‌گویند وظایف را انجام دادی، به خاطر اینکه تقویت کردی مصلحت کامل را می‌گویند عقاب هم داری.

مثال عرفی: مولا مریض است و کلیه‌اش درد می‌کند، به عبد می‌گوید برای من آب بیاور، عبد می‌تواند آب معدنی سالم بیاورد، رفع عطش بشود و برای کلیه‌اش مشکلی نداشته باشد و می‌تواند آب شور قم را بیاورد، عبد آب شور را می‌آورد و به مولا می‌دهد و مولا این آب را می‌آشامد و رفع عطش می‌شود. اینجا از طرفی مصلحت حداقلی اتیان شده و تشنگی برطرف شده است، در غذا روشنتر است.

محقق خراسانی می‌فرمایند در این مثال عرفی ببینید از طرفی مصلحت حداقلی (مأموریه) اتیان شد وظیفه عبد ساقط شد، ولی از طرفی آن مصلحت کامل را تقویت کرد جستجو نکرد و نرفت آب معدنی سالم برای مولا بیاورد لذا حداقل مأموریه انجام شد ولی مصلحت کامل را عبد تقویت کرد و بر این تقویت مصلحت کامل عقاب دارد و این هم وجدانی است.

در مثالهای عرفی دیگر مثل غذا هم این است، از جهتی که مصلحت کامل را تقویت کند از آن جهت عقوبت دارد.

محقق خراسانی می‌فرمایند در ما نحن فیه یک حداقل مصلحت است که اتیان نماز باشد چه تمام و چه قصر و یک مصلحت کامل وجود دارد که قصر خواندن نماز در سفر است، فرض این است که بین هر دو تنافی است و قابل جمع نیست، لذا مصلحت حداقلی را اتیان می‌کند و نماز تمام می‌خواند، وظیفه انجام شده ولی به خاطر اینکه مصلحت کامل را تقویت کرد استحقاق عقاب دارد. بنابراین جمع شد بین اینکه در این صورت در قصر و اتمام، جهر و اخفات به جای هم انجام شود و تعلم ترک شود، از طرفی وظیفه انجام شده، حداقل وظیفه، از طرفی به خاطر آن تقویت مصلحت کامل که خودش تقویت کرده است استحقاق عقاب دارد. ادامه کلام خواهد آمد.

۲ - كفاية الأصول (طبع آل البيت) ؛ ص ۳۷۷: «و أما الأحكام ف لا إشكال في وجوب الإعادة في صورة المخالفة بل في صورة الموافقة أيضا في العبادة فيما لا يتأتى منه قصد القرية و ذلك لعدم الإتيان بالمأمور به مع عدم دليل على الصحة و الإجزاء إلا في الإتمام في موضع القصر أو الإجهار أو الإخفات في موضع الآخر فورد في الصحيح و قد أفتى به المشهور صحة الصلاة و تماميتها في الموضعين مع الجهل مطلقا و لو كان عن تقصير موجب لاستحقاق العقوبة على ترك الصلاة المأمور بها لأن ما أتى بها و إن صحت و تمت إلا أنها ليست بمأمور بها. إن قلت كيف يحكم بصحتها مع عدم الأمر بها و كيف يصح الحكم باستحقاق العقوبة على ترك الصلاة التي أمر بها حتى فيما إذا تمكن مما أمر بها كما هو ظاهر إطلاقاتهم بأن علم بوجوب القصر أو الجهر بعد الإتمام و الإخفات و قد بقي من الوقت مقدار إعادتها قصرا أو جهرًا ضرورة أنه لا تقصير هاهنا يوجب استحقاق العقوبة و بالجملة كيف يحكم بالصحة بدون الأمر و كيف يحكم باستحقاق العقوبة مع التمكن من الإعادة لو لا الحكم شرعا بسقوطها و صحة ما أتى بها.

قلت إنما حكم بالصحة لأجل اشتمالها على مصلحة تامة لازمة الاستيفاء في نفسها مهمة في حد ذاتها و إن كانت دون مصلحة الجهر و القصر و إنما لم يؤمر بها لأجل أنه أمر بما كانت واجدة لتلك المصلحة على النحو الأكمل و الأتم. و أما الحكم باستحقاق العقوبة مع التمكن من الإعادة ف إنها بلا فائدة إذ مع استيفاء تلك المصلحة لا يبقى مجال لاستيفاء المصلحة التي كانت في المأمور بها و لذا لو أتى بها في موضع الآخر جهلا مع تمكنه من التعلم فقد قصر و لو علم بعده و قد وسع الوقت».